



فراموش کردن کسی که
دوستش داری
مثل به خاطر آوردن
کسی است که هرگز
او را ندیده‌ای *

* برتولت برشت



حسین
کریمزاده

مدیر وبسایت
@hosseinkarimzadeh.art



انوشه
صادقی آزاد

طراح گرافیک
@anooshehsa



حسن
کریمزاده

مدیر هنری
@hassanland



نادر
داودی

سر دبیر
@naderdavoodi



آذر ۱۴۰۴



STORY MATTERS

ART | FOOD | LIFE | STYLE

دانلود رایگان تمام شماره‌های کافی‌شات
از طریق وبسایت امکان پذیر است.

مطالب خود را به صفحه‌ی اینستاگرام کافی‌شات پیشنهاد دهید.
نوشته‌ی شما نباید بیشتر از ۱۰۰ کلمه باشد.

با تشکر از
افشین معماریان، هومن حمدان، مریم دونفری و سمیرا هاشمی



HIGH GRAPHIC STUDIO

^03

نقاشی

31

5

سرمقاله

عکاسی

35

6

زندگی

عکس

38

8

رسانه

داستان

41

11

معماری

بازار قهوه

43

17

هنر

موسیقی

45

22

چای

حکایت

51

28

روانشناسی

G





NADER
DAVOODI



Instagram @naderdavoodi

کارهای کوچک

ناذر داودی

 naderdavoodi

در یکی از کتابخانه‌های بی‌پایان جهان، جایی میان دو طاق‌نما، نسخه‌ای از «کتاب کارهای کوچک» بود. در آن نوشته شده بود: «هیچ کاری کوچک نیست، زیرا هیچ دستی در خلأ حرکت نمی‌کند.» آنجا آمده بود؛ هر بار که انسانی کاری را با دقت انجام می‌دهد، گره‌زدنِ بندِ کفشی، نوشتنِ نامی، شستنِ لیوانی؛ جهانی موازی در آن لحظه نجات می‌یابد. من بارها اندیشیده‌ام شاید خدا، که در آغاز جهان را آفرید، دیگر معجزه‌ای نمی‌کند، اما به آدمیان سپرده است که هر کاری را با دقت انجام دهند؛ چون در دقتِ آنان، یادِ او ادامه می‌یابد. شاید بزرگی در خودِ عمل نیست، بل در تکرارِ بی‌نقصِ آن در هزارتوی زمان و هر کسی که کاری را نیکو انجام دهد، بی‌آن‌که بداند، بخشی از خدا را دوباره می‌نویسد.

شور زندگی

تانیا کریمزاده

📷 taniartshop



برای هر مناسبت کوچکی
جشن بگیر؛ زیرا زندگی، این
افسانه‌ی بی‌پایانِ تناقض‌ها،
تنها با آتش کوچک شادی‌ها
معنا می‌یابد. در دنیایی که
روزها همچون برگ‌های
خشک در باد زمان می‌ریزند،
هر لحظه‌ی شاد، طغیانیست
علیه فراموشی. بگذار فنجان
قهوه‌ی صبحانه، پیروزی‌ای
باشد در برابر سکوت شب.
بگذار باران عصرگاهی را چون
تولدی دوباره جشن بگیری.
انسان، اگر برای چیزهای
کوچک به رقص نیاید، در برابر
اندوه‌های بزرگ از پا می‌افتد.
جشن بگیر، حتی اگر تنها
چراغی روشن می‌کنی؛ زیرا
در آن نور لرزان، جهانِ بی‌رحم
برای لحظه‌ای نرم می‌شود
و روح تو، دوباره به قصه
باز می‌گردد.

دور از خبر

حسن کریمزاده

📷 hassanland

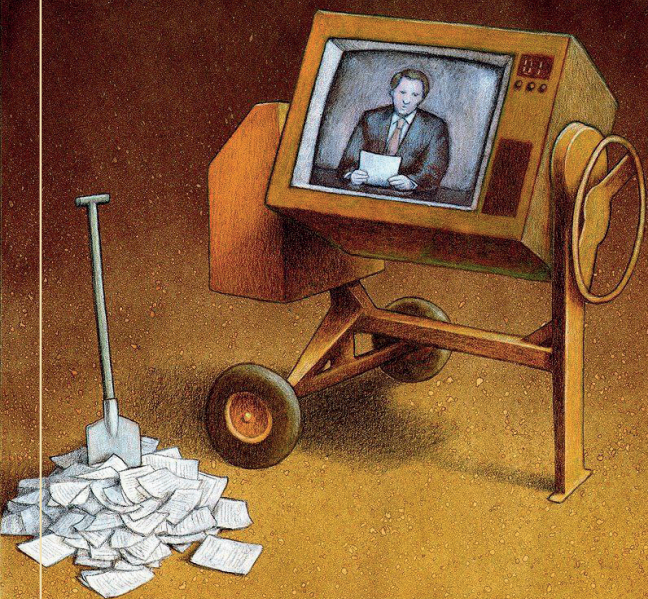


در اخبار غرق نشو. «مولی پیتز»، مشاور املاک و مادری با چهار فرزند در «بتهسدا»ی مریلند، دیگر هرگز اخبار را تماشا نمی‌کند. او می‌گوید: «شگفت‌انگیز است که چقدر احساس مثبت‌تری در زندگی روزمره دارم.» به جای آن، هنگام رانندگی یا آشپزی به موسیقی یا کتاب صوتی گوش می‌دهد.

این شیوه، تازمانی که به انکار آشوب‌های واقعیت اجتماعی نیانجامد، قابل دفاع است. «سونیا لیوبومیرسکی»، استاد روان‌شناسی در دانشگاه



کالیفرنیا، ریورساید و نویسندگی چگونه شاد بودن، یادآور می‌شود که اطلاع داشتن از جهان ضرورتی انکارناپذیر است، اما تسلیم نیروهای نمادین اضطراب‌آور نباید شد. به بیان او، گنشی توجه به امور تأییدکننده‌ی زندگی، شکلی از مقاومت در برابر سلطه‌ی میدان رسانه‌ای است؛ میدانی که با بازتولید مداوم اضطراب، سرمایه‌ی عاطفی ما را مستهلک می‌کند.





Café des Deux Moulins کافه دو مولن

فرناز گسیلی

📷 farnazgosili



کافه دو مولن در محله‌ی
مونمارت پاریس، به‌دلیل
حضورش در فیلم آملی به یکی
از مشهورترین کافه‌های شهر
تبدیل شد. این کافه همان‌جایی
است که شخصیت آملی
پولن به‌عنوان پیشخدمت کار
می‌کرد و بسیاری از صحنه‌های
به‌یادماندنی فیلم در فضای
گرم و صمیمی آن گرفته شد.

فضای کافه هنوز حال و هوای همان دوره را حفظ کرده است: میزهای کوچک قرمز، دکور کلاسیک فرانسوی، پوستریهای فیلم و یک جو آرام و شاعرانه که حس سرزندگی و خیالپردازی فیلم را زنده نگه می‌دارد. گردشگران و علاقمندان سینما معمولاً برای تجربه‌ی همان حس لطیف و نوستالژیک فیلم به این مکان سر می‌زنند.





بسیاری برای امتحان کردن کرم بروله، مشابه صحنه‌ی معروف فیلم، به اینجا می‌آیند. موسیقی‌ای که در پس‌زمینه پخش می‌شود هم معمولاً آرام و دلنشین است و باعث می‌شود زمان در این مکان کمی کندتر بگذرد. در بخش‌های مختلف کافه دو مولن، جزئیات کوچکی دیده می‌شود که طرفداران فیلم آملی را هیجان‌زده می‌کند. از پیشخوان قدیمی با نورهای نئون گرفته تا تابلوهای قدیمی نوشیدنی‌ها که هنوز حال‌وهوای دهه‌های قبل را حفظ کرده‌اند. حتی

نوع چیدمان میزها و صندلی‌ها شبیه همان فضایی است که در فیلم می‌بینیم. گوشه‌ای از کافه محل قرار گرفتن دستگاه قهوه‌ساز کلاسیک است که بوی قهوه‌ی تازه‌اش تمام فضا را پر می‌کند. گردشگران معمولاً در بخش پشتی کافه عکس می‌گیرند، جایی که چند پوستر، یادگاری‌ها و نشانه‌های مرتبط با آملی دیده می‌شود و حس حضور در پشت‌صحنه‌ی فیلم را تداعی می‌کند.



کافه دو مولن برای کسانی که به دنبال تجربه‌ای رمانتیک، آرام و سرشار از جزئیات هنری هستند، انتخابی محبوب و خاطره‌انگیز است. جایی که واقعیت و سینما به شکلی لطیف در هم می‌آمیزند.



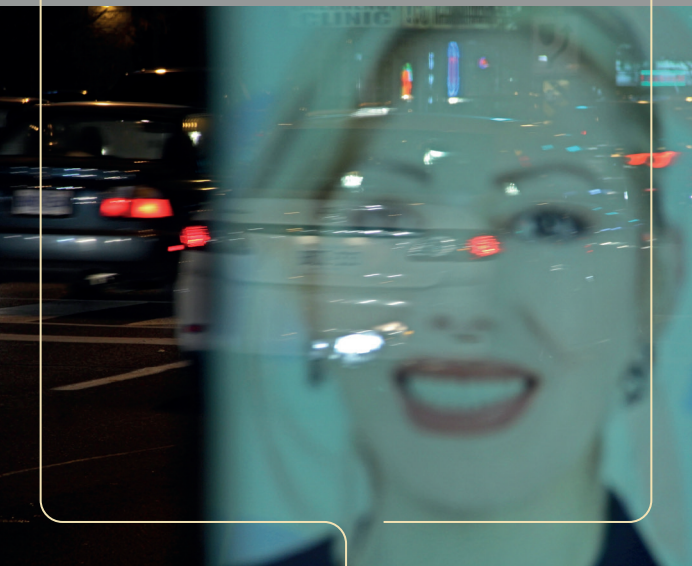
خریداران جسور

طاهر داودی

Instagram t.davoodi.3840



گزارش تازه‌ای از آرت بازل (Art Basel) و یوبی‌اس (UBS) با عنوان «پیمایش جهانی گردآوری آثار هنری ۲۰۲۵» منتشر شده که تمرکز آن بر جنسیت، سن و نگرش به ریسک در خرید آثار هنری است. نتایج این گزارش نشان می‌دهد که زنان نه تنها بیش از گذشته در بازار هنر هزینه می‌کنند، بلکه تمایل بیشتری به خرید آثار هنرمندان ناشناخته دارند؛ رفتاری که نشان از روحیه‌ی ریسک‌پذیرتر آنان نسبت به مردان دارد.



این گزارش ۲۰۰ صفحه‌ای، حاصل نظرسنجی از ۳۱۰۰ فرد با دارایی خالص بالا (HNWIs) در ده بازار جهانی در میانه‌ی سال ۲۰۲۵ است. هدف اصلی پژوهش، شناخت الگوهای خرید در میان مجموعه‌داران هنری و بررسی مسیر آینده‌ی بازار هنر است؛ از جمله اینکه چه کسانی، چه نوع آثاری را، از کجا و با چه مبلغی خریداری می‌کنند. بازار فعلی آثار هنری «بلو چیپ» (Blue Chip)





یا آثار هنرمندان تثبیت شده، هنوز تا حد زیادی تحت تأثیر سلیقه مجموعه داران مرد از نسل بومرها و نسل خاموش است. اما گزارش تأکید

می‌کند که درک تمایلات و رفتار خرید نسل‌های جوان‌تر، مانند هزاره‌ای‌ها (Millennials) و نسل زد (Gen Z)، برای پیش‌بینی آینده‌ی بازار ضروری است.

نقش زنان در این میان بسیار چشمگیر است. طبق داده‌های این گزارش، تا پایان سال ۲۰۲۴ زنان بیش از یک‌سوم ثروت جهانی را در اختیار داشتند؛ سهمی که با سرعت در حال افزایش است. همچنین بر اساس گزارش سرمایه‌گذاری با رویکرد جنسیتی یوپی‌اس ۲۰۲۵ (UBS Gender-Lens Investment Report) زنان هم‌اکنون حدود ۳۲ تریلیون دلار از هزینه‌های جهانی را مدیریت می‌کنند و

پیش‌بینی می‌شود که تا پنج سال آینده ۷۵ درصد از هزینه‌های اختیاری در جهان تحت کنترل آن‌ها باشد.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد که زنان نه تنها در عرصه اقتصادی، بلکه در شکل‌دهی به سلیقه هنری جهانی نیز به بازیگران اصلی تبدیل شده‌اند؛ و بازار هنر جهانی باید خود را برای نسلی از خریداران آماده کند که جسورتر، متنوع‌تر و تأثیرگذارتر از هر زمان دیگری‌اند.



جای ذاغ، خطر داغ تر

سمیرا هاشمی

📷 samirahashemi_64



یک روز زمستانی را تصور کنید: بخار چای تازه دم، لبه های استکان را می پوشاند. عادت همیشگی ما - یک جرعه ی سریع، داغ و آرامش بخش. اما همان لحظه ای که گرمای چای، مثل آتش کوچکی، مسیر مری را طی می کند، شاید آینده ای ناخوشایند در حال شکل گیری باشد.

سازمان جهانی بهداشت مدتی است که در هشدارهایش چیزی را گوشزد می کند که ساده به نظر می رسد اما نگران کننده است: نوشیدنی های بیش از حد داغ - یعنی هر چیزی بالاتر از ۶۵ درجه ی سانتی گراد - می توانند احتمال سرطان مری را بالا ببرند.

این هشدار دیگر تنها یک جمله ی پزشکی خشک نیست. مطالعه ای تازه روی نیم میلیون نفر در بریتانیا نشان داده: کسانی که روزانه هشت لیوان یا بیشتر





چای یا قهوه‌ی داغ نوشیدند، دو برابر بیشتر از بقیه در معرض ابتلا به سرطان مری بودند. دلیلش؟ مثل داستانی ساده اما تکراری است: دیواره‌ی مری تحمل حرارت‌های شدید را ندارد. تماس مداوم با مایعات سوزان، سلول‌ها را زخمی می‌کند. و این زخم‌های تکراری، زمینه را برای چیزی بسیار جدی‌تر فراهم می‌کنند.

اما نکته‌ای عجیب‌تر هم در کار است. آنچه دانشمندان می‌گویند حتی ترسناک‌تر از خود دمای نوشیدنی است: جرعه‌های بزرگ. یک قلمپو شتاب‌زده‌ی داغ، بیشتر از چند جرعه‌ی کوچک آسیب می‌زند. انگار مری ما همان قدر که به دما حساس است، از حجم بی‌محابا هم هراس دارد.

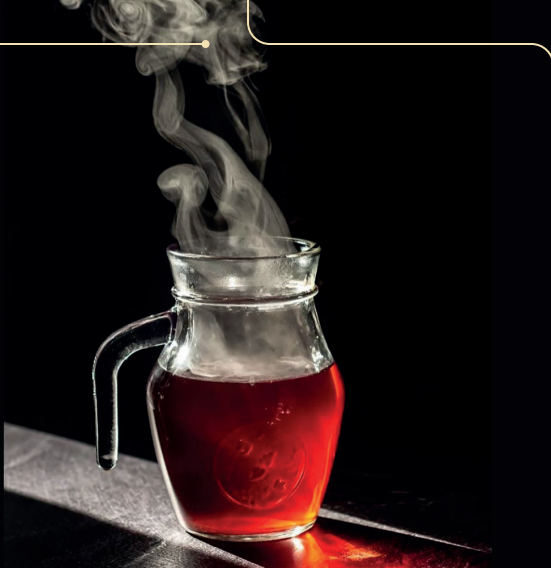
و اینجاست که روزمرگی ساده‌ی ما معنای تازه‌ای پیدا می‌کند. برای سال‌ها چای و قهوه نه فقط نوشیدنی، بلکه بخشی از ریتم زندگی بوده‌اند.

از صبح‌های خاکستری اداری تا شب‌های طولانی مطالعه، فنجان داغی در دست همیشه حضور داشته است. چه کسی فکر می‌کرد همان گرمای دلپذیر، در لایه‌های عمیق بدن، داستانی دیگری روایت می‌کند؟



اما خبر خوب هم وجود دارد - و مثل بیشتر توصیه‌های بهداشتی، عجیب ساده است: صبر کنید. بگذارید پنج دقیقه بگذرد. در این فاصله دمای نوشیدنی ده تا پانزده درجه پایین می‌آید.





قاشق را بچرخانید یا در لیوان بیرون بر را بردارید. و مهم‌تر از همه، جرعه‌های کوچک بنوشید. طبق محاسبات علمی، بهترین دما برای نوشیدنی‌های داغ حدود ۵۸ درجه‌ی سانتی‌گراد است. نه خیلی داغ که بسوزاند، نه آن قدر سرد که بی‌مزه شود.

در نهایت، شاید حکمت قدیمی آرام نوشیدن معنایی فراتر از لذت بردن داشته باشد. نوشیدن چای داغ همیشه بخشی از فرهنگ و خاطرات بوده است - اما اگر کمی صبر کنیم، نه تنها طعمش ماندنی‌تر خواهد بود، که شاید آینده‌مان هم سالم‌تر بماند.



VS

بلند،

راست افراطی
و چپ رادیکال!

علی قسمتی

@qesmatiali



قهوه‌خورها را می‌شود به سه دسته تقسیم کرد: عربیکاخورها، روبوستاخورها و ترکیبی‌خورها.

عربیکاخورها، چپِ رادیکالِ دنیای قهوه‌اند؛ شیفته‌ی طعم، عطر و منشأ دانه. برایشان هر فنجان یک بیانیه‌ی فرهنگی است، نه صرفاً نوشیدنی. قهوه را می‌نوشند تا معنا را مزه کنند؛ اهل ظرافت، تفاوت و تجربه‌اند، از طبقه‌ی متوسط شهری، با نگاهی روشن‌فکرانه و گاه آرمان‌گرا.

در سوی دیگر، روبوستاخورها ایستاده‌اند: راستِ افراطیِ قهوه‌نوشی. قهوه را برای



بیداری و کار می‌خواهند، نه لذت. اثر مهم‌تر از طعم است. برایشان قهوه یک ابزار است، نه یک آیین. ساده، عمل‌گرا و قاطع‌اند؛ محصول جهانِ بی‌حرفِ اضافه.

و میان این دو، ترکیبی‌خورها هستند: بلندها. همان میانه‌روها، اهل تعادل و توافق. هم شدت روبروستا را می‌خواهند، هم لطافت عربیکا را. نه درگیر آرمان‌اند و نه اسیر کارایی محض؛ دنبال نقطه‌ای‌اند میان لذت و کار، میان طعم و کارکرد.

در جهانی که همه یا در چپ طعم پناه گرفته‌اند یا در راستِ بیداری، آن‌ها هنوز به سازشِ مزه ایمان دارند.

نقاشی فره خانه ای

حسین کریمزاده

[@hosseinkarimzadeh.art](https://hosseinkarimzadeh.art)



نقاشی قهوه‌خانه‌ای یکی از شاخص‌ترین گونه‌های هنر مردمی ایران در دوره‌ی معاصر است که ریشه در باورها، اعتقادات و فرهنگ عامه دارد. این سبک هنری در اواخر دوران قاجار شکل گرفت و به‌ویژه در قهوه‌خانه‌ها، تکایا و مکان‌های عمومی به نمایش گذاشته می‌شد. هنرمندان این جریان، اغلب بدون آموزش رسمی و بر اساس ذوق و تجربه شخصی، روایت‌هایی تصویری از داستان‌های مذهبی، حماسی و ملی خلق می‌کردند.





موضوعاتی همچون واقعه‌ی عاشورا، نبردهای شاهنامه و قهرمانی‌های پهلوانان، محور اصلی این آثار بودند. ویژگی مهم نقاشی قهوه‌خانه‌ای، بیانگری صریح و بی‌پیرایه‌ی آن است؛ جایی که

رنگ‌های تند و ترکیب‌بندی‌های پرشور، تماشاگر را به دل داستان می‌برند. این آثار نه تنها ابزار سرگرمی و آموزش مردم کوچه و بازار بودند، بلکه بازتابی از هویت فرهنگی و اعتقادی جامعه ایرانی نیز محسوب می‌شوند.

امروز، نقاشی قهوه‌خانه‌ای به‌عنوان میراثی ارزشمند، الهام‌بخش پژوهشگران و هنرمندان معاصر است.



ما سه نفر

آرش حسن پور

@arashsnpr_

پلاژ ساحلی. بابلسر.
عکسی تک جنسیتی.
قلمرویی که مردان به آب
می زنند و زنان تماشا می کنند.
آسمانی قمر در عقرب. گرفته. دریایی

بیکران و لایتناهی پیش‌رو. سه زن که شمایی بیشتر محلی دارند تا مرکز نشین. همان‌هایی که به‌جای تکیه دادنی امن و فرصت طلبانه بر تخت‌های پس‌زمینه، پیش‌آمده‌اند و برکنار میز و صندلی نزدیک دریا، اُتراق کرده‌اند. اینجا چه می‌کنند؟ محض فراغت یا پرسه‌زنی آمده‌اند یا در بعدازظهری دلگیر خواسته‌اند شراکت دوستی‌شان را تجدید کنند؟ دَسَقی که چون سایه‌بان روی شانه‌ی دوست و خویشِ مجاور، آویخته شده حکایت از آن دارد که مَوَدَّت و قرابت، جاری است اما یکی ساز مخالف می‌زند. رنگِ نوشابه‌ی او متفاوت است. هم‌او که با ژسِتِ بافاصله و دست‌به‌سینه انگار راهش را جدا کرده هرچند مجاور هم‌محلّه‌ای‌ها یا رُفقا نشسته است. چهره‌ها و میمیکِ رخسار افراد حاضر در عکس چندگانه است. دو نگاه جستجوگرند یا از فرط خجالت به گوشه‌های چپ و راستِ قاب روانه شده‌اند و در عکس توازنی ایجاد کرده‌اند. نگاه زن محلیِ وسط کادر



نشان‌هایی از سوءظن، احتیاط و
 تردید دارد به‌طوری‌که لبخندش
 نیز مرموز، محدود و رندانه است.
 به‌ازای هریک، شیشه‌ای نوشابه
 روی میز است که برای هر یک
 نوسانی خاص در کمیت نوشیدن
 دارد. از آبروهای به‌هم‌پیوسته
 تا صورت‌های دست‌نخورده‌ی
 دختران جوان تا مُخدّه و کافی‌کولا
 همه‌چیز نشان از پرهیز از خفن و
 عجیب‌وغریب بودن دارد. مُنتهای
 سادگی؛ آن‌هم در تیرماه تفتیده‌ی
 ۱۳۸۱.

سکوت

نادر داودی

📷 naderdavoodi

در این عکس سیاه و سفید، سکوت حضوری سنگین دارد؛ سکوتی که نه از نبود صدا، بلکه از فشردگی معنا و حضور انسان‌ها ناشی می‌شود. نور اندک، چهره‌ها را از تاریکی بیرون می‌کشد، اما در عین حال، راز را حفظ می‌کند. مردی در

پیش‌زمینه با نگاهی آرام و دستی
تکیه‌داده بر گونه، حضوری تأمل‌برانگیز
دارد؛ گویی دانای صحنه است،
نظاره‌گرِ گفت‌وگویی در گوشه‌ای دیگر
که دیده نمی‌شود. در پشت او، سه
مرد درگیر گفت‌وگویی نیمه‌پنهان‌اند؛
سایه‌ها میان‌شان دیوار می‌کشند و
تنها خطوطی از چهره‌ها و حرکات‌شان
قابل تشخیص است.

این ترکیب، تضادی میان حضور
و غیاب، گفت‌وگو و سکوت، نور و
تاریکی می‌آفریند. عکاس با حذف
جزئیات و تأکید بر کیفیت نوری
کم‌جان، مخاطب را به تأمل در روابط
انسانی و فاصله‌ی میان افراد دعوت
می‌کند. در این قاب، هر چهره روایتی
دارد، اما هیچ روایتی کامل نیست.
عکس، بیش از آنکه به ما بگوید چه
می‌گذرد، ما را به شنیدن و دیدن در
سکوت فرا می‌خواند.



سکوت در این تصویر، صحنه‌ای از زندگی روزمره را به لحظه‌ای شاعرانه بدل کرده است؛ جایی که تاریکی، نه تهدید، بلکه بستری برای اندیشه است.

قروہ خانم

حریر غریب پور

📷 harirgharibpourofficial

میان اندرونی ایستاده‌ام و همچون بید
می‌لرزم.

از بالای آسمان هفتم به طبقه‌ی هفتمین
زمین افتاده‌ام.

دُرْدانه بودم نزد پدر و حال کنیزکی برای
فروش!

شازده هاتان ماتان میان ایوان نشسته و
ما را چون مال برانداز می‌کنند؛

میرزا گوشِ قُدکلاه لُنگی‌اش را عقب
می‌راند و دختران دیگر را جلو می‌راند:
حضرت اشرف این دو فربه‌اند و حتم
پسرزا!

شازده سبیل‌های چربش را تاب می‌دهد:
آن وسطی کوچولی‌ست!

میرزا گوشش را می‌خاراند: برای مطبخ
خوب است یا رخت‌شویی!

انگشتان کوچکم را پنهان می‌کنم: قهوه...
خوب دم می‌کنم!

شازده فنجان قهوه را میان نعلبکی بر
می‌گرداند: خب قهوه‌خانم فال‌مان را
بگیر ببینیم این اولاد ذکور کی قسمت‌مان
می‌شود!

مصرف قهوه

انوشه صادقی آزاد

📷 anooshehsa



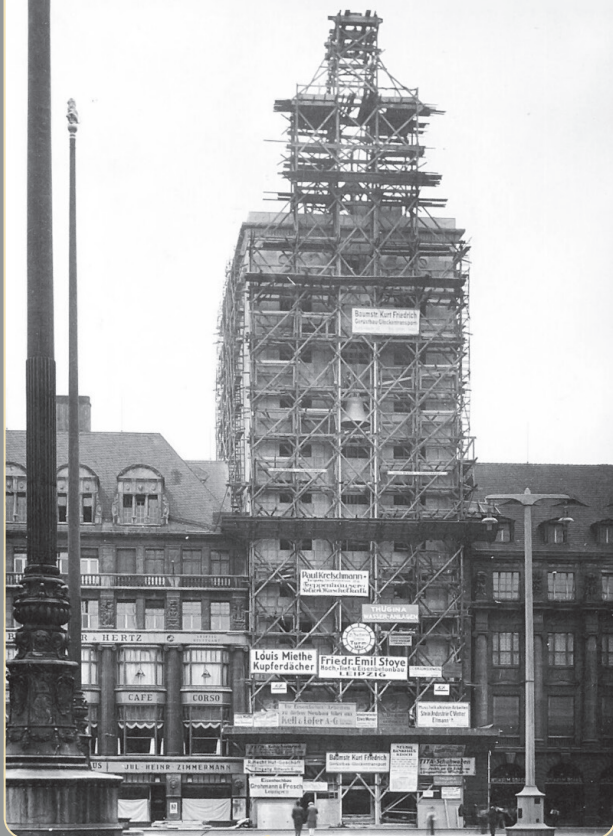
در کشوری آن‌سوی اقیانوس، مردمان هر روز ۴۵۰ میلیون بار دست به فنجان می‌برند؛ گویی روحشان بی‌قهوه از تن جدا می‌شود. اما در ایران، آمار همچون جتی در بطری است: هیچ‌کس نمی‌داند چند فنجان در نیمه‌شب‌های بارانی یا در کافه‌های پرنور نوشیده می‌شود. شاید شیطانی شوخ‌چشم در گوشه‌ای از خیابان لاله‌زار نشسته و با دفتری سیاه، حساب هر جرعه را می‌نویسد، اما دفترش را تنها در شب طوفان ورق خواهد زد. و چه بسا حقیقت نوشیدن، نه در عدد و رقم، که در لرزش دست‌ها و عطری باشد که از بخار فنجان برخیزد و بر دل بنشیند.



ایرایی قهوه

کافه شکلات

chocolate.kaveh





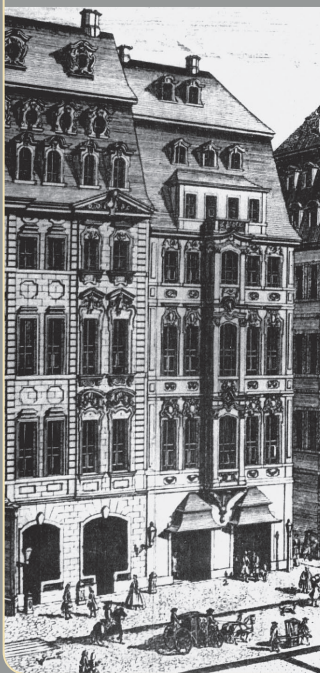
یوهان سباستین باخ اثری راجع به قهوه و اعتیاد به آن نوشته است. این اثر که در فرم کنتاتا نوشته شده؛ یک اپرای مینیاتوریست که داستان علاقه‌ی مفرط دختری به قهوه را روایت می‌کند که حاضر نیست از قهوه‌نوشی دست بردارد. میزهای کافه‌ی زیمرمان Café Zimmermann در لایپزیگ آلمان پر شده است، همه منتظرند تا نوازندگان شروع به نواختن کنند. فنجان‌های قهوه روی میزشان است و می‌دانند که قرار است یوهان سباستین باخ اثر جدیدی را اجرا کند. غیرمعمول نیست که همراه نوشیدن قهوه‌شان اجرای زنده‌ای نیز گوش دهند. ارکستر مجلسی کوچک شروع به نواختن می‌کند و راوی از کسانی که در کافه

نشسته‌اند می‌خواهد تا سکوت کنند و ببینند که پدر چرا از دست دخترش ناراضی است.

پدر غرغریکنان از دخترش می‌گوید که دست از قهوه‌نوشی برنمی‌دارد. از او می‌خواهد که این عادت را به خاطر او کنار بگذارد، اما دخترش می‌گوید که اگر روزی سه فنجان قهوه ننوشد، از غصه می‌میرد. سپس برای شنوندگان، از علاقه‌اش به قهوه می‌گوید که انگار از هزاران

بوسه دلپذیرتر است و اعلام می‌کند که اگر کسی می‌خواهد دل او را به دست آورد؛ باید برایش قهوه هدیه بیاورد.

پدر ناراضی است؛ دخترش را از بیرون رفتن از خانه و شرکت در مهمانی‌های عروسی منع



JOHANN SEBASTIAN BACH

*Concerts avec plusieurs
instruments (vol. I à VI)*

Intégrale

CAFÉ ZIMMERMANN

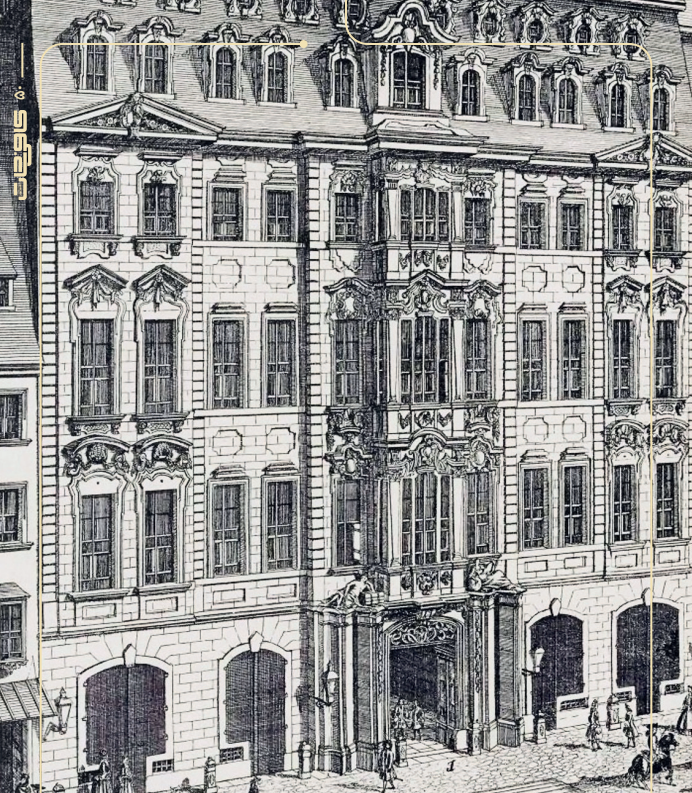
می‌کند، تهدید می‌کند که برایش لباس‌های زیبا نمی‌خرد، نمی‌گذارد از پنجره به تماشای رهگذران بنشیند و دیگر روبان‌های طلایی و نقره‌ای برایش نمی‌آورد؛ این‌ها برای دختر مهم نیستند.

او فقط می‌خواهد که روزی سه فنجان قهوه‌اش را بنوشد و حاضر است تمام این سختی‌ها را تحمل کند، اما پدر برگ برنده‌اش را رو می‌کند. می‌گوید که اگر قرار باشد دخترش قهوه‌نوشی

را ادامه دهد، هیچگاه نمی‌تواند ازدواج کند، این جاست که دختر کوتاه می‌آید و می‌گوید که قهوه‌نوشی را کنار می‌گذارد تا شوهر کند. بالاخره اگر بتواند پیش از خواب فنجانی قهوه ننوشد، معشوقی برای خود خواهد داشت.

پدر خوشحال از پیروزی خود، به همراه دخترش از صحنه خارج می‌شود تا در اسرع وقت برای





دخترش شوهری پیدا کند. این جاست که راوی دوباره در میان کافه نشینان ظاهر می شود و می گوید که دختر همه جا شایع کرده که تنها با کسی ازدواج خواهد کرد که در عقدنامه و به عنوان یکی از شرایط ازدواج، ذکر کند که همسرش می تواند هر چقدر دلش می خواهد قهوه بنوشد.



میلاد اخگر

milad.akhgar

گپ ۱۱

شاگرد: آدم‌ها دارن کم‌کم از «دوبار»
به سمت «جو» کوچ می‌کنن...
استاد: من که امروز رد می‌شدم...
جلوی همه‌ی کافه‌ها شلوغ بود...
شاگرد: عجیبه... دیشب جلوی
ciao از همه بیشتر شلوغ بود...
استاد: هممممم...
شاگرد: منم دیگه احساس می‌کنم
دیگه آدم «دوبار» نیستم...
استاد: از «دوبار» رل دارچین
سفارش دادم الان می‌رسه...
شاگرد: بعداً نظرتو بهم بگو...
استاد: امشب می‌ری خونه‌ی
خودت؟
.....

بازنده‌ها

نازیلا لباف

📷 nazillabaf





در کافه‌ای قدیمی در محله‌ی
جمالیه، بوی قهوه و دود قلیان
در هوا پیچیده است. پیرمردی
پشت میز نشسته و ورق
روزنامه‌ای کهنه را می‌خواند. جوانی
لاغر اندام، با کت کهنه و کفش‌های
وصله‌خورده، وارد می‌شود. او با

صدایی لرزان می‌گوید: «همه‌ی قصه‌ها درباره‌ی ماست، نه درباره‌ی آن‌هایی که بر برج‌های بلند می‌نشینند. ما بازنده‌ایم، استاد. ما هستیم که قصه را زنده نگه می‌داریم، چون رنج‌مان پایان ندارد.» پیرمرد لبخندی می‌زند و آهسته جواب می‌دهد: «پیروزی همیشه بی‌صداست، فراموش می‌شود. اما شکست مثل زخم، ردّی ماندگار بر روح می‌گذارد. نویسندگان این زخم‌ها را می‌بینند و





آنها را به کلمات بدل می‌کند. همین است که داستان واقعی همیشه از دل کوچه‌های تنگ و سایه‌های شبانه بیرون می‌آید، نه از تالارهای روشن. «صدای اذان از مسجد کناری می‌آید، و زندگی مثل همیشه ادامه می‌یابد، گویی هیچ چیز تغییر نکرده است.

آینده در گذشته

مجتبا رفیعی

📷 mojtabaa_rafiee



رمز موفقیت یک داستان جنایی، نقشه‌ی بی‌نقص یک آدمکشی است؛ قتلی آن قدر فکر شده و با اجرایی دقیق که هیچ اثر و نشانی از مرتکب شونده‌ی آن باقی نماند. باید به شما بگوییم که هیچ کدام از این‌ها را در مان گزارش یک مرگ، اثر گابریل گارسیا مارکز، پیدا نخواهید کرد.

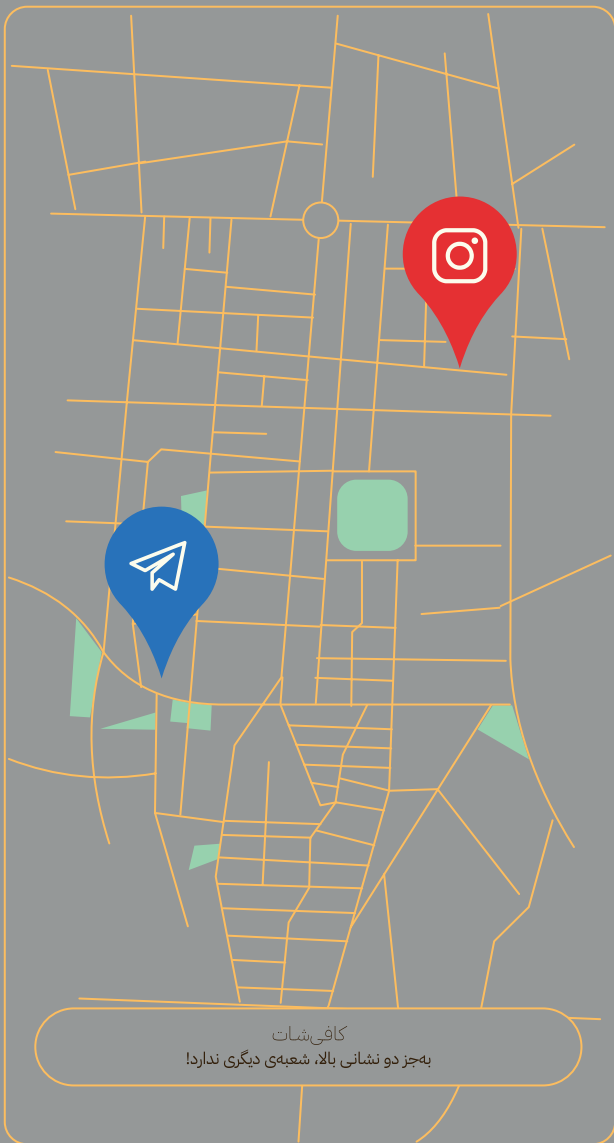
در واقع، نبوغ مارکز در دستیابی به نقطه‌ی مقابل موارد ذکر شده نهفته است. توصیفی دقیق از قتلی با بدترین و ساده‌لوحانه‌ترین نقشه‌ی ممکن در تمامی تاریخچه‌ی ادبیات مدرن. مردی با قصد سر درآوردن از حقیقت، به محله‌ای باز می‌گردد که ۲۷ سال پیش، قتلی

گیج کننده و توجیه‌ناپذیر در آن به وقوع پیوسته. بایاردو سن رومن، تنها ساعاتی پس از ازدواج با دختری زیبا به اسم آنجلا ویکاریو، او را با بی‌آبرویی به نزد والدینش برده و تازه عروسش را ترک می‌کند. خانواده‌ی پریشان آنجلا، او را وادار به افشای هویت معشوق اولش می‌کنند. برادران دوقلوی او نیز، قصد کرده‌اند تا سانتیاگو ناصر را به جرم بی‌آبرو کردن خواهرشان بکشند.

اما اگر همه از نقشه برای کشتن یک انسان باخبر بوده‌اند، چرا هیچ کس تلاشی برای جلوگیری از آن نکرد؟

با پیشروی داستان به سوی پایانی غیرقابل توضیح، سوالات بیشتری در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد و در نهایت، تمام یک جامعه [و نه فقط دو آدمکش] به میز محاکمه کشیده می‌شوند.





کافی شات
به جز دو نشانی بالا، شعبه‌ی دیگری ندارد!